

فقه واجتهاد

دوفصلنامه علمی - پژوهشی
سال دوازدهم، شماره بیست و چهارم (پاییز و زمستان ۱۴۰۴)



صاحب امتیاز:

مرکز فقهی ائمه اطهار

مدیر مسئول:

آیت الله محمدجواد فاضل لنکرانی

سر دبیر:

علی نهانودی

دبیر تحریریه:

محمدجواد نصر آزادانی

دبیر اجرایی:

مهدی مقدادی داودی

ویراستار:

محمد شیرینکار موحد

مترجم انگلیسی:

علی رشیدآبادی

طراح:

حمیدرضا پورحسین

صفحه آرا:

محسن شریفی

هیئت تحریریه به ترتیب حروف الفبا

- جعفر بستان (نجفی) (استاد درس خارج حوزه علمیه قم)

- سید جواد حسینی گرگانی (استاد سطوح عالی حوزه علمیه قم و مدرس دانشگاه)

- محمدجعفر طیبی (مدرس دانشگاه و استاد حوزه علمیه قم)

- سید علی علوی قزوینی (دانشیار دانشگاه تهران، پردیس فارابی)

- محمدجواد فاضل لنکرانی (استاد درس خارج حوزه علمیه قم)

- محمدرضا فاضل کاشانی (استاد درس خارج حوزه علمیه قم)

- محمد قائینی (استاد درس خارج حوزه علمیه قم)

- سید محمد نجفی یزدی (استادیار جامعه المصطفی العالمیه)

- علی نهانودی (استاد خارج حوزه علمیه قم)

- سعید واعظی (استاد خارج حوزه علمیه قم)

دوفصلنامه فقه و اجتهاد بر اساس نامه شماره ۱۲۱۲۳
شورای اعطای مجوزها و امتیازهای شورای عالی حوزه های
علمیه در جلسه مورخ ۱۴۰۱/۶/۱ از شماره دهم به رتبه
علمی - پژوهشی ارتقا یافته است.

نشانی: قم، میدان معلم، مرکز فقهی ائمه اطهار

معاونت پژوهش، دفتر فصلنامه فقه و اجتهاد

تلفن: ۳۷۷۴۹۴۹۴ - ۰۲۵ / دورنگار: ۳۷۷۳۰۵۸۸ - ۰۲۵

سامانه فصلنامه: www.mags.markafeqhi.com

پست الکترونیکی: mags@markazfeqhi.com

چاپ: گله - قم / قیمت: ۲۰۰ هزار تومان

نمایه شده در پایگاه های:

Magiran (بانک اطلاعات نشریات کشور)

Noormags (پایگاه مجلات تخصصی نور)



مؤسسه استنادی و پایش علم و فناوری
جهان اسلام (ISC)



The Scope of Binding Force in Suspensive Contracts: An Analysis of the Abstraction of Legal Rulings from the Perspective of Shaykh Ansari with Reference to Article 219 of the Iranian Civil Code

*Sadeq Tahuri*¹

*Hamed Yazdani*²

*Mohammad Ali Raghbi*³

Abstract

This article examines the binding (*luzūm*) and non-binding (*jawāz*) nature of Shar'i contracts based on two theoretical foundations: the doctrines of **intizā'iyyah** (derivational abstraction of legal rulings) and **istiqlāliyyah** (independence of legal effects). It then analyzes the implications of these foundations for interpreting Article 219 of the Iranian Civil Code. The principal innovation of the study lies in offering a novel explanation that, contrary to the prevailing view attributed to Shaykh Ansari regarding the absolute binding force of contracts, demonstrates—drawing on the opinion of 'Allāmah Ḥillī—the permissibility of certain contracts such as agreements of contest (*musābaqa*). The study further shows that binding force applies exclusively to **conclusive** (*tanjīzī*) contracts.

Based on the doctrine of abstraction of legal (*was'i*) rulings from prescriptive (*taklīfī*) rulings, the findings illuminate the fundamental differences between actual ownership and suspensive ownership, proving that suspensive binding force cannot be independently derived. Moreover, the independence doctrine on its own is likewise insufficient to infer the binding force of suspensive contracts.

Employing critical analysis of fiqh and legal sources along with logical induction, the study critiques three key theories and proposes a reasoned framework for a more accurate understanding of the principle of binding force (**asl aliluzūm**) in Shar'i contracts. The conclusions point toward a restricted interpretation of Article 219 of the Iranian Civil Code,

1. Senior Professor (Advanced and Kharej Level), Qom Seminary, Qom, Iran; Sadeq.Tahori@gmail.com

2. PhD Student in Jurisprudence and Principles of Law, Faculty of Theology and Islamic Studies, University of Qom, Qom, Iran; hamedyazdani3312@gmail.com

3. Associate Professor, Department of Jurisprudence and Principles of Law, Faculty of Theology and Islamic Studies, University of Qom, Qom, Iran; ma.raghebi@yahoo.com

excluding suspensive contracts from its scope and confining the article to conclusive contracts. This novel approach can significantly contribute to enhancing fiqh-legal understanding of contracts and improving the application of the Civil Code of Iran.

Keywords: contract, binding force (luzūm), permissibility (jawāz), suspensive contract, conclusive contract, suspensive istishāb.



فقه و اجتهاد

دوفصلنامه علمی - پژوهشی

سال دوازدهم، شماره بیست و چهارم (پاییز و زمستان ۱۴۰۴)

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۴/۰۹

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۱۰/۱۷

محدوده لزوم در عقود تعلیقی: تحلیل انتزاعیت احکام وضعی از دیدگاه شیخ انصاری در موضوع ماده ۲۱۹ قانون مدنی

صادق طهوری^۱

حامد یزدانی^۲

محمدعلی راغبی^۳

چکیده

این مقاله به بررسی لزوم و جواز عقود شرعی بر اساس دو مبنای نظری انتزاعیت و استقلالیت می‌پردازد و تأثیر این مبناها را در تفسیر ماده ۲۱۹ قانون مدنی تحلیل می‌کند. نوآوری اصلی این پژوهش در ارائه تبیینی نوین است که برخلاف دیدگاه رایج شیخ انصاری درباره لزوم مطلق عقود، با استناد به نظر علامه حلی، جواز برخی عقود مانند عقد مسابقه اثبات شده و نشان داده می‌شود که لزوم صرفاً محدود به عقود تنجیزی است. یافته‌ها مبتنی بر نظریه انتزاعیت احکام وضعی از احکام تکلیفی، تفاوت‌های بنیادین میان ملکیت بالفعل و تعلیقی را روشن ساخته و اثبات می‌کنند که لزوم تعلیقی به طور مستقل قابل انتزاع نیست؛ همچنین، مبنای استقلالیت به‌تهایی قادر به استنتاج لزوم در عقود تعلیقی نیست. روش پژوهش شامل تحلیل نقادانه متون فقهی و حقوقی و استقرای منطقی است که ضمن نقد سه نظریه کلیدی، چارچوبی مستدل برای فهم بهتر اصل لزوم در عقود شرعی ارائه می‌دهد. نتایج تحقیق تأکید بر تفسیر محدود ماده ۲۱۹ قانون مدنی دارد که عقود تعلیقی را از شمول آن خارج و این ماده را به عقود تنجیزی مقید می‌کند. این رویکرد نوین می‌تواند در ارتقای فهم فقهی - حقوقی قراردادها و اصلاح کاربرد قانون مدنی ایران تأثیرگذار باشد. واژگان کلیدی: عقد، لزوم، جواز، عقد تعلیقی، عقد تنجیزی، استصحاب تعلیقی.

۱. استاد سطوح عالی و خارج حوزه علمیه، قم، ایران؛ Sadegh.Tahori@gmail.com

۲. دانشجوی دکتری فقه و مبانی حقوق، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه قم، قم، ایران

hamedyazdani3312@gmail.com

۳. دانشیار گروه فقه و مبانی حقوق دانشکده الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه قم، قم، ایران

ma.raghebi@yahoo.com

مقدمه

لزوم و جواز در عقود از موضوعات بنیادی فقه العقود است که همواره مورد توجه فقها و حقوق‌دانان بوده است. در عصر حاضر، با رشد و پیچیدگی‌های روزافزون معاملات نوین، بررسی دقیق این دو اصل با تأکید بر تعارض‌ها و ابهامات موجود در عقود تعلیقی اهمیت ویژه‌ای یافته است. این ضرورت به‌ویژه در مواردی که ماهیت عقد به‌وضوح محقق نشده و وضعیت مالکیت در عقد تعلیقی مبهم است، بارزتر است. ماده ۲۱۹ قانون مدنی ایران اصل لزوم را به طور کلی پذیرفته؛ اما محدوده دقیق این لزوم در مواجهه با شبهات موضوعیه و حکمیه و نیز در خصوص عقود تعلیقی به‌صورت شفاف تعیین نشده است و این موضوع به ابهامات فقهی و حقوقی دامن زده است.

دیدگاه شیخ انصاری در این باره اهمیت خاصی دارد. وی با پذیرش انتزاع احکام وضعی از احکام تکلیفی نکته کلیدی خود را بر جواز عقود تعلیقی قرارداده است و برای تحقق لزوم، نیازمند احراز مالکیت بالفعل دانسته است؛ ملکی که در عقود تعلیقی هنوز به وجود نیامده است. این موضع با نظرات برخی از محشّیان مکاسب متفاوت است که معتقدند با استناد به ادله اجتهادی مانند آیات و روایات، می‌توان اصل لزوم را حتی در موارد تعلیق دار استنتاج کرد و محدودیت شیخ انصاری را نمی‌پذیرند. این اختلاف دیدگاه‌ها ضرورت بازنگری و تحلیل عمیق‌تر در زمینه فلسفه و کاربرد حکم وضعی در این نوع عقود را نمایان می‌سازد.

با توجه به جایگاه کتاب مکاسب شیخ انصاری به عنوان مرجع فقهی و راهنمای فقیهان و حقوق‌دانان، تحلیل مفهوم انتزاعیت احکام وضعی و تأثیر آن بر ماده ۲۱۹ قانون مدنی می‌تواند در فهم صحیح‌تر و دقیق‌تر قواعد حاکم بر فقه العقود کمک شایانی نماید.

از این رو، سؤال اصلی این تحقیق این است که:

«محدوده لزوم در عقود تعلیقی بر اساس دیدگاه شیخ انصاری چگونه قابل تبیین است و این دیدگاه چه پیامدهایی در تفسیر ماده ۲۱۹ قانون مدنی ایران دارد؟»

هدف این پژوهش، بررسی و تحلیل انتزاعی و فقهی لزوم و جواز در عقود تعلیقی با رویکرد ویژه به آرای شیخ انصاری و مقایسه آن با نظرات محققان مکاسب

و احکام ماده ۲۱۹ است. در این مسیر، تعاریف دقیق مفاهیم پایه در فقه و حقوق نیز مورد بحث قرار می‌گیرد تا زمینه مناسبی برای تحلیل‌های تخصصی‌تر فراهم آید. این مقاله با هدف پرکردن خلأ علمی موجود و کمک به فرایند استنباط صحیح احکام و تفسیر قانون مدنی در حوزه فقه العقود تدوین شده است. امید می‌رود نتایج این تحقیق بتواند در توسعه دانش نظری و بهبود رویکردهای عملی حقوق قراردادها مؤثر واقع شود.

۱. مفاهیم

۱-۱. عقد در لغت و اصطلاح

در لغت‌نامه قاموس، واژه «عقد» به معنای «عهد مشدد» آمده است. (فیروزآبادی، ۱۴۱۵، ج ۱، ص ۴۳۷) همچنین، در کتاب تاج العروس به همین معنا اشاره شده و شیخ انصاری این معنای لغوی را که از ماده «عقد» گرفته شده، علاوه بر معنای عرفی نیز می‌داند. (انصاری، ۱۴۱۵، ج ۵، ص ۱۸) با این حال، در روایت صحیحہ عبدالله بن سنان که توسط تفسیر علی بن ابراهیم نقل شده است، واژه «العقود» در آیه به معنای «العهود» بدون تأکید و مشدد تفسیر شده است (قمی، ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۱۶۰)؛ بنابراین، می‌توان گفت که لغت «عقد» به صورت خاص از «عهد» گرفته شده، اما در روایت این دو واژه مساوی دانسته شده‌اند. ضمناً در برخی کتب لغت مانند قاموس، «عقد» به معنای عام «عهد» نیز آمده است. (فیروزآبادی، ۱۴۱۵، ج ۱، ص ۴۳۷)

از سوی دیگر، معنای لغوی «عقد» از «عهد» وسیع‌تر است، زیرا از نظر لغت به معنای «ربط شیء به شیء» است، در حالی که «عهد» الزاماً باید به شخص یا کسانی مرتبط باشد. به بیان دیگر، هر عهدي عقد است؛ ولی هر عقدي عهد نیست. برای مثال، عقد به معنای گره زدن طناب عقد محسوب می‌شود؛ اما عهد نیست، ولی هر عهدي در معنای لغوی عقد است.

بنابراین، می‌توان نتیجه گرفت که در اصطلاح، «عقد» معنای خاص‌تر و محدودتری نسبت به «عهد» دارد، زیرا عقد به التزامی گفته می‌شود که با التزام یا عمل دیگری مرتبط باشد، در حالی که عهد به صورت مطلق به التزام گفته می‌شود بدون آنکه لزوماً متکی یا مرتبط به التزامی دیگر باشد.

۲-۱. عقد در کلام فقها

قدما تعریف مشخصی از عقد ارائه نکرده‌اند و فقط به ذکر اسباب تشکیل عقد مانند ایجاب و قبول در عقود مختلف پرداخته‌اند، ولی فقهای معاصر به تعریف عقد توجه بیشتری داشته‌اند. به عنوان نمونه، مرحوم بجنوردی در تعریف عقد می‌نویسد: «عقد عبارت است از تعهد شخصی یک فرد نسبت به شخص دیگر در موضوعی از امور.» (بجنوردی، ۱۳۷۷، ج ۳، ص ۶۸)

ایشان در ادامه توضیح می‌دهد: موضوع تعهد می‌تواند مالی باشد، همانند آنچه در باب معاملات مشاهده می‌شود، یا ممکن است موضوعی غیرمالی مانند نکاح باشد؛ چرا که با انعقاد عقد نکاح، زوج متعهد می‌شود که زوجیه باشد و وقتی زوج این تعهد را بپذیرد، معاهده کامل می‌گردد و موضوع در قالب اعتبار ایجاد شده و آثار مربوط به آن بر آن بار می‌شود.

بنابراین، نتیجه عقد، ایجاد چیزی است که طرفین بر آن توافق و تعهد کرده‌اند تا آثار آن به آن تعلق گیرد (همان) باید توجه داشت که کاربرد اصطلاح «عهد» و تملیکی بودن عقد در حقوق غربی با فقه امامیه متفاوت است. در حقوق غربی، عهدی بودن عقد یعنی الزام به انتقال، اما در فقه امامیه یعنی ثبات و غیر قابل بازگشت بودن عقد توسط منشیء. تملیکی بودن عقد در حقوق غربی یعنی انتقال صرفاً از طریق عقد رخ می‌دهد، بر خلاف عهدی بودن که تعهد به انتقال محقق می‌شود.

در فقه امامیه، عقد عهدی مقابل عقد اذنی است. عقود اذنی صرفاً از نظر اصطلاحی عقد به شمار می‌آیند نه از نظر ماهیت واقعی، و به همین دلیل از دستور «اوفوا بالعقود» مستثنا هستند؛ زیرا عقد، عهد مؤکد است؛ ولی عقود اذنی صرفاً ارتباط دوطرفه‌ای بدون الزام یا التزام هستند و پایبند به رضایت مالک تا زمانی که موجود است، هستند؛ مانند عاریه به شرط اباحه مجانی. اما عقود عهدی فقط به رضایت و اذن تکیه ندارند؛ بلکه انتقال مالکیت در آنها محقق می‌شود؛ مثل هبه که بلاعوض است، یا حتی عاریه اگر آن را نوعی انتقال بدانیم.

برخی عقود دو وجهی‌اند، مانند اجاره که بخش انتقال منفعت آن عهدی و بخش استفاده مستأجر از مال مستأجر اذنی است و به نوعی امانت مالک به شمار می‌آید.

یعنی مستأجر مالک منفعت ملک می‌گردد و حق استفاده از آن را دارد؛ اما عین همچنان ملک موجر است و جهت استفاده از منافع ملک را به صورت امانت در اختیار مستأجر قرار می‌دهد و این بخش از عقد زیر مجموعه عقود اذنی است.

همچنین ممکن است یک نوع عقد به صورت اذنی و نوع دیگر به صورت عهده باشد؛ مثلاً وکالت در اباحه تصرف اذنی است؛ ولی وکالت تام با رعایت شرایط و ایجاب و قبول عهده است. نتیجه آن این است که در وکالت عهده، تصرف وکیل پس از عزل و جهل به آن معتبر است، اما در وکالت اذنی این گونه نیست. (محقق نائینی، ۱۴۱۳، ج ۱، ص ۲۷)

تعریف محقق نائینی از عهده بودن با تعریف حقوق غربی تفاوت دارد؛ زیرا در حقوق غربی عقد عهده به قراردادی گفته می‌شود که در آن تعهد و الزام وجود دارد و این تعهد می‌تواند برای یکی یا هر دو طرف قرارداد باشد، اعم از تعهد مالی یا غیرمالی. برای مثال، عقد وکالت نمونه بارزی از عقد عهده است و وقتی بیع را عهده می‌نامند منظور این است که بایع متعهد به انجام کاری؛ یعنی انتقال مال است، نه خود انتقال که مربوط به ماهیت تملیکی بودن است. (شاه‌باغ، ۱۳۹۶، ص ۱۹۳)

به طور خلاصه، تملیکی بودن در فقه امامیه به معنای ایجاد مالکیت و حق تملک برای طرف مقابل است، اعم از عین یا منفعت، نه صرفاً اجازه تصرف یا بهره‌برداری.

۳-۱. اصل

اصل در لغت به معنای اساس، بن، بنیاد، بیخ، پایه، جوهر، ذات، ریشه، سرشت، شالوده، طبیعت، عین، فطرت، کنه، گوهر، لب، مایه، مبدأ، منبع، منشأ، نژاد و نسب آمده است و در اصطلاح به معنای رجحان، قاعده مستفاد از عمومات، استصحاب و غرض اصلی آمده است. (معین، بی‌تا، ماده اصل)

۴-۱. جواز و لزوم عقد

برای لزوم و جواز عقد دو معنا ذکر کرده‌اند. برخی منظور از لزوم و جواز را، امکان فسخ عقد به وسیله خیار یا عدم می‌دانند که در این صورت خیار و فسخ، یک حق خارج از عقد است که قابلیت اسقاط و انتقال دارد. طبق این معنا هرگاه متعاقدين از

حق خیار خود صرف نظر نمایند و آن را اسقاط کنند، عقد قابل فسخ نخواهد بود و به لزوم خود باقی می ماند و اصطلاحاً عقد لازم می گردد. لزوم عقد در ماده ۴۵۷ قانون مدنی تصریح به این مطلب دارد آنجایی که می گوید: هر بیع لازم است مگر اینکه یکی از اختیارات در آن ثابت شود.

برخی دیگر منظور از جواز یا لزوم عقد را، حکم شرعی شارع به جواز یا عدم جواز رجوع در عقد معنا کرده اند که در این صورت جواز و لزوم، حق مجعول شرعی قابل اسقاط نخواهد بود، بلکه یک حکم شرعی مربوط به اطلاق عقد است که طبق این معنا به محض انعقاد عقد، حکم شرعی لزوم و جواز متناسب با عقد جاری می شود. از این رو جواز و لزوم، مشترک لفظی است و در دو معنا به کار رفته است. مثلاً، ثبوت خیار مجلس در اولین زمان انعقاد بیع، منافاتی با لازم بودن فی نفسه عقد بیع ندارد، چون خیار یک حق خارج از عقد و قابل انفکاک از آن است. ولی چنانچه شارع در اولین زمان انعقاد عقد، حکم به جواز رجوع می داد، در این صورت جواز حکمی رجوع با لازم بودن عقد منافات پیدا می کرد. (انصاری، ۱۴۱۵، ج ۵، ص ۱۵)

در قانون مدنی ماده ۱۸۵ لزوم عقد را این گونه معنا می کند: عقد لازم آن است که هیچ یک از طرفین معامله حق فسخ آن را نداشته باشد مگر در موارد معینه و در ماده ۱۸۶ جواز عقد را این گونه توضیح می دهد: عقد جائز آن است که هریک از طرفین بتواند هر وقتی بخواهد آن را فسخ کند و به آثار آن در ماده ۹۵۴ قانون مدنی تصریح شده که: کلیه عقود جایز به موت احد الطرفین منفسخ می شود و همچنین به سغه در مواردی که رشد معتبر است.

در این قسم اصل لزوم و جواز در عقود ناظر به اعمال یا عدم اعمال اختیارات نیست؛ بلکه اساساً بحث اختیارات خارج از دامنه اصل لزوم است و تأثیری در لزوم و جواز حکمی عقد ندارد.

۵-۱. انتزاعیت و استقلالیت لزوم و جواز

شیخ انصاری با اتکا به مبنای کلی خود، احکام وضعی را منشعب از احکام تکلیفی می داند و برخلاف نظر مشهور، قائل به انتزاع لزوم و جواز از ملکیت است و جعل

آنها را مستقل نمی‌داند. وی بیان می‌کند که احکام وضعی به صورت مستقل حکم شرعی نیستند، هرچند که شارع حکم به ثبوت آنها می‌کند و کنترل آنها در اختیار شارع است؛ اما حقیقت این احکام، امور اعتباری انتزاعی از احکام تکلیفی‌اند و به آنها ارجاع دارند. برای مثال، حکم وضعی طهارت یک شیء در واقع به حکم تکلیفی جواز استفاده از آن شیء در خوردن، آشامیدن و نماز رجوع می‌کند و این موضوعات واقعی هستند که شارع آنها را آشکار ساخته است، نه اینکه جعل مستقلی برای آنها صورت گرفته باشد. (انصاری، ۱۴۱۵، ج ۳، ص ۱۳۰)

در مقابل، محقق خراسانی احکام وضعی را از مفاهیمی می‌داند که قابلیت جعل استقلالی و انتزاعی دارند. ایشان پس از تقسیم احکام وضعی به سه دسته، می‌گوید: احکام وضعی یا اصلاً قابل جعل نیستند (حتی جعل سببیت حقیقی)، به گونه‌ای که صرفاً نقش علامت را دارند، یا فقط قابل جعل وضعی‌اند، یا قابلیت هر دو نوع جعل را دارند. برای این امر مثال‌هایی همچون حجیت، قضاوت، ولایت، نیابت، حریت، رقیّت، زوجیت و ملکیت ذکر می‌کند. وی معتقد است گرچه ممکن است برخی موارد از این احکام، شباهتی به انتزاع از احکام تکلیفی داشته باشند - همان‌گونه که شیخ انصاری اشاره کرده است - اما تردیدی در صحت جعل استقلالی آنها توسط شارع، چه مستقیماً و چه غیرمستقیم، وجود ندارد. مرحوم آخوند خراسانی، ملکیت را در دسته سوم قرار می‌دهد و به طور تلویحی نظر ملکیت انتزاعی را در مقام اثبات رد می‌کند. (آخوند خراسانی، ۱۴۰۶، ص ۴۰۲)

ایشان در نهایت، برخلاف شیخ انصاری، نتیجه می‌گیرد که این‌گونه اعتبارات مجعول، به خودی خود معتبرند و صرفاً با جعل و انشاء - بدون نظر داشتن به منشأ تکلیفی آنها - قوام و تحقق می‌یابند. (همان)

۶-۱. تعلیق و تنجیز در عقد

عقد منجز به عقدی گفته می‌شود که به محض انعقاد، قطعی شده و طرفین ملزم به اجرای آن هستند. در چنین عقدی، انتقال حق یا مالکیت به صورت قطعی و بدون شرط یا موکول به عملی خاص از سوی طرفین انجام می‌پذیرد. در مقابل، عقد معلق قراردادی است که انتقال مالکیت یا انجام تعهدات آن مشروط به انجام کاری از

سوی یکی یا هر دو طرف است، مانند عقد جعاله، سبق و رمایه. مطابق ماده ۱۸۹ قانون مدنی، عقد منجز به عقدی اطلاق می‌شود که تأثیر آن بر اساس انشاء، موکول به امر دیگری نباشد؛ در غیر این صورت عقد معلق خواهد بود. به عبارت دیگر، معمول‌ترین حالت در انعقاد قراردادها این است که به محض انعقاد عقد، دو طرف ملزم به اجرای توافقات خود باشند. در عقد منجز، اجرای مفاد قرارداد وابسته به وقوع حادثه یا انجام عملی دیگر نیست، بلکه بلافاصله پس از انعقاد عقد، طرفین موظف به انجام تعهدات خود هستند. برای مثال، در عقد بیع قطعی خودرو، پس از انعقاد قرارداد خریدار موظف به پرداخت مبلغ و فروشنده موظف به تحویل خودرو است. همچنین ماده ۲۱۹ قانون مدنی مقرر می‌دارد که: «عقودی که بر اساس قانون واقع شده باشد، بین متعاملین و قائم مقام آنها لازم‌الاجرا است، مگر اینکه به توافق طرفین اقاله شود یا به موجب قوانین معتبر فسخ گردد.»

۲. لزوم و جواز در قانون مدنی

ماده ۲۱۹ قانون مدنی اصل لزوم را برای همه عقود به صورت کلی و بدون استثنا بیان می‌کند و مقرر می‌دارد: «عقودی که طبق قانون منعقد شده باشند، بین طرفین و نمایندگان قانونی آنها لازم‌الاجراست، مگر با رضایت طرفین اقاله شود یا به علت قانونی فسخ گردد.»

این ماده برگرفته از ماده ۱۱۳۴ قانون مدنی فرانسه است و با توجه به اینکه اصل لزوم قراردادها در منابع دینی و فقهی نیز وجود دارد، قانون‌گذار آن را اقتباس کرده و در قانون مدنی ایران جای داده است. (جعفری لنگرودی، ۱۳۹۱، ص ۱۸۹) شرح این ماده بدین صورت است:

اولاً این ماده شامل تمام معاملات به معنای وسیع است؛ یعنی هم عقود و هم ایقاعات را شامل می‌شود، چه معاملات معاوضی مانند بیع، اجاره و صلح با عوض، چه معاملات غیر معاوضی مانند هبه، صلح بلاعوض، وکالت و موارد مشابه. (شاه‌باغ، ۱۳۹۶، ص ۱۹۷)

ثانیاً این ماده درباره اثر لزوم و جواز در عقود است. به طور کلی، یکی از آثار

مهم تمام معاملات، لزوم اجرای قرارداد و عدم امکان فسخ یک طرفه بدون رضایت طرف مقابل است. از متن این ماده، اصل لزوم قراردادهای به وضوح قابل استنباط است. (کاتوزیان، ج ۳، ص ۶۰۱)

حقوق دانان و فقها عقد لازم را عقدی می دانند که هیچ یک از طرفین نتوانند بدون رضایت طرف دیگر یا وجود دلیل قانونی آن را پایان دهند. دلایل قانونی که در این ماده منظور شده دو نوع اند:

الف) جواز حکمی که قوانین اجازه می دهند برخی عقود از جمله ودیعه، عاریه و وکالت قابل فسخ باشند؛

ب) جواز حقیقی که شامل خیاراتی است که قانون در برخی عقود مانند خیار مجلس، حیوان و تأخیر در پرداخت ثمن مقرر کرده است. (همان)

البته خیاراتی که طرفین به توافق در قرارداد وارد می کنند، در این ماده ذکر نشده و این نقطه ضعفی در آن محسوب می شود که لازم بود پیش بینی شود. (همان)

همچنین تأثیر اقاله به عنوان انحلال قرارداد کاملاً پذیرفته شده و بین فقها توافق وجود دارد.

در نهایت، منظور از «قائم مقام متعاملین»، نمایندگان قانونی آنها مانند وکیل یا کسانی است که مال معامله به دلایل مختلف مانند ارث یا سایر عناوین به آنها منتقل شده باشد. (شاه باغ، ۱۳۹۶، ص ۱۹۶)

۳. اقوال فقها در لزوم و جواز

در مسئله حکم عقود شرعی از حیث لزوم یا جواز، سه نظریه وجود دارد برخی لزوم به صورت مطلق و برخی جواز به صورت مطلق و برخی تفصیل بین عقود تنجیزی و عقود تعلیقی را برگزیده اند که هر کدام دلایل خاص خود را دارند از این رو در اینجا به بررسی اقوال و اشکالات هر کدام خواهیم پرداخت.

۳-۱. اصل جایز بودن عقود به صورت مطلق

فاضل تونی بر اساس وجود خیار مجلس که در هر بیعی جاری است، بر این عقیده است که اصل ابتدایی در بیع، جواز رجوع است. (فاضل تونی، ۱۴۱۵، ص ۱۹۸) این ۲۵۱

سخن در حالی است که شهید ثانی و صاحب «جامع المقاصد» این نظر را به گروهی خاص از فقها نسبت داده‌اند. (محقق ثانی، ۱۴۰۸، ج ۷، ص ۳۲۱) از منظر سید صدر، ثبوت خیار مجلس در لحظه اولیه انعقاد بیع، منافاتی با لزوم ذاتی عقد بیع ندارد، زیرا خیار، برخلاف لزوم، یک حق خارجی است که قابلیت انفکاک دارد و می‌توان آن را از عقد جدا دانست؛ (قمی، ۱۴۱۰، ص ۳۲۳) مگر آنکه شرعاً از ابتدا وجود این خیار به حکم جواز رجوع از عقد منتهی شود؛ به گونه‌ای که اصل رجوع، حکم شرعی باشد نه حق موضوعی قابل انتفاء. در این معنا، اصل قضیه مانند اصل اولی در باب استداره اجسام است که منافات با غیر مستدیر بودن اجسام از حیث قاصر خارجی ندارد. (شهیدی، ۱۳۷۵، ص ۴۰۶)

از سوی دیگر، شیخ انصاری در مقام توجیه نظریه فاضل تونی مطرح می‌کند که ممکن است منظور ایشان این باشد که پس از استقرار خیار مجلس، استمرار در اصل عدم لزوم (به واسطه استصحاب جواز ناشی از خیار مجلس) محقق شود، به این ترتیب جواز رجوع، حکمی نیست؛ بلکه حقی است که با لزوم حکمی سازگاری دارد. لیکن خود ایشان این تحلیل را در معرض اشکال می‌داند؛ چراکه دلیل خیار مجلس دلالت دارد بر زوال خیار پس از خروج از مجلس (انصاری، ۱۴۱۵، ج ۵، ص ۲۳) همچنین باید توجه داشت که سخن فاضل تونی اختصاص به عقد بیع دارد که به جهت وجود خیار مجلس چنین قائل شده است؛ حال آنکه در سایر عقود که خیار مجلس در آنها وجود ندارد، نمی‌توان به آسانی دلیل ایشان را تعمیم داد و قائل به جواز رجوع شد.

۲-۳. اصل لازم بودن عقود به صورت مطلق

علامه در «تذکره الفقهاء» (حلی، ۱۴۱۴، ج ۵، ص ۲۳۲) و همچنین در «تحریر الأحکام» (حلی، ۱۴۱۰، ج ۳، ص ۱۶۸) اصل را بر لزوم عقود قرار داده است، هرچند ایشان در کتاب «المختلف» قائل به تفصیل میان عقود شده‌اند. در مقابل، فقهایی چون شهید اول (عاملی، ۱۴۱۰، ج ۲، ص ۲۴۲)، فاضل مقداد (مقداد، ۱۳۷۳، ج ۲، ص ۴۴)، محقق سبزواری (سبزواری، ۱۳۸۱، ص ۹۲) و صاحب جواهر (نجفی، ۱۴۱۲، ج ۳، ص ۲۳) بر اساس نظر علامه قائل به تبعیت از اصل لزوم شده‌اند.

طرف‌داران اصل لزوم، استدلال خود را بر آیه شریفه «أوفوا بالعقود» استوار کرده‌اند؛ بنابراین، علامه حلی در «تحریر الأحکام» و «تذکره الفقهاء» تأکید کرده است که آیه مزبور دلالت بر لزوم عقود دارد و به همین دلیل، در مقام نفی خیار مجلس در سایر عقود نیز به همین آیه تمسک جسته است. (حلی، ۱۴۲۰، ج ۳، ص ۳۵۶؛ همو، ۱۴۱۴، ج ۳، ص ۱۶۸)

دلیل دیگر مدافعان لزوم، تکیه بر اصل است. در قوانین مدنی غالب عقود یا لازم دانسته شده‌اند و یا جایز؛ اما در مواردی که قانون سکوت کرده، اصل بر لزوم قراردادده می‌شود. علامه حلی اصل در بیع را لزوم می‌داند و می‌گوید: «الاصل فی البیع اللزوم؛ لأن الشارع وضعه لنقل الملك والاصل الاستصحاب والغرض تمکن کل من المتعاقدين من التصرف فيما صار إليه، وإنما يتم باللزوم لیأمن من نقض صاحبه علیه» (حلی، ۱۴۲۰، ج ۱۱، ص ۵)

تفسیر این اصل در میان فقها متفاوت است. برخی از جمله صاحب «جامع المقاصد» اصل را به معنای رجحان در عرف می‌دانند و معتقدند این رجحان به دلیل غلبه و فزونی وقوع است. (محقق ثانی، ۱۴۰۸، ج ۴، ص ۲۸۲) علت آن نیز این است که اکثریت معاملات در عرف به صورت لازم منعقد می‌شوند و حتی معاملاتی که در آنها خیار وجود دارد، بر اساس اصل لزوم شکل گرفته است؛ بنابراین در صورت شک، باید به غلبه رجحان به لزوم داد.

اما محقق نائینی این توجیه را برنمی‌تابد. (نائینی، ۱۴۱۳، ج ۲، ص ۴) همچنین محقق ایروانی می‌گوید این استدلال فقط در مورد شک به لزوم و جواز عقد مجهول کاربرد دارد و نمی‌تواند به طور قطعی جایز یا لازم بودن عقد را اثبات کند. (ایروانی، ۱۳۸۴، ج ۳، ص ۹۸) همچنین او و نائینی اشاره کرده‌اند که تعبیر علامه «ویخرج من هذا الأصل» با توجیه رجحان سازگار نیست؛ چراکه افراد نادر به عنوان قسیم افراد غالب محسوب می‌شوند و خارج از آن نیستند. (حلی، ۱۴۲۰، ص ۶۴)

شیخ انصاری در رد نظر رجحان می‌گوید غلبه از نظر کمیّت و آمار وقوع عقد در خارج، قابل اعتماد نیست؛ زیرا اکثر عقود همراه با خیار مجلس‌اند و حتی اگر از دیدگاه زمانی بررسی کنیم، غلبه با لزوم خواهد بود و این ربطی به افراد مشکوک

ندارد. (انصاری، ۱۴۱۵، ج ۳، ص ۴۳) همچنین شهید ثانی و صاحب جواهر اصل را به معنای قاعده‌ای استوار بر عمومات شرع می‌دانند که دلالت بر لزوم دارد. (شهید ثانی، ۱۴۱۰، ج ۳، ص ۳۲؛ نجفی، ۱۳۶۲، ج ۲۳، ص ۳) در اثبات لزوم، علامه همه عقود، حتی عقود معلق مانند سبق و رمایه را مشمول اصل لزوم دانسته است. شیخ انصاری این دیدگاه را نیکو می‌شمرد اگرچه معتقد است توجیهات علامه در همه موارد کافی نیست. اما محقق ابروانی بر فرض پذیرش قول اطلاق اصل بر معنای راجح، آن را در صورتی صحیح می‌داند که اولاً مطلق ظن را در لغت معتبر بدانیم - چون معنای لغوی مفید ظن خاص نیست و صرفاً از مصادیق ظن مطلق است - و ثانیاً احراز کنیم که حکم شارع در غالب افراد عقود لزوم است. (ابروانی، ۱۳۸۴، ج ۳، ص ۹۸) کلمه «اصل» بسته به زمینه آن، هم برای لزوم و هم برای جواز به کار رفته است. برخی اصل را به معنای استصحاب می‌دانند و معتقدند استصحاب، در همه عقود جریان دارد و لزوم را تأیید می‌کند؛ (حلی، ۱۴۱۴، ج ۲، ص ۶۴) اما شیخ انصاری معتقد است اصل فقط به معنای «أصالة عدم ارتفاع أثر العقد بمجرد فسخ أحد المتعاقدين» است. با توجه به اشکالاتی که درباره عقود معلق مانند سبق و رمایه مطرح شده، می‌توان اصل را در این عقود نیز جاری دانست. (انصاری، ۱۴۱۵، ج ۳، ص ۵۸) همچنین با تکیه بر اصل به معنای استصحاب، فقط می‌توان لزوم یا جواز حقوقی را اثبات کرد، نه لزوم یا جواز حکمی. (همان، ص ۵۱) در نهایت، برخی اصل را به معنای غرض و هدف اصلی از بیع می‌دانند، یعنی انتقال مالکیت و تمکن طرفین از تصرف در مالی که به آنان منتقل شده است. این هدف فقط با لزوم عقد محقق می‌شود تا طرفین از نقض قرارداد مصون بمانند (همان، ص ۵) صاحب عروه نیز این وجه را کامل‌تر و جامع‌تر می‌داند. (طباطبایی، ۱۴۱۲، ج ۳، ص ۳۱۴)

۳-۳. تفصیل بین عقد منجز و عقد معلق

علامه حلی در کتاب «مختلف الشیعه» بین عقد منجز و عقد معلق از نظر وجوب و جواز تفصیل داده و اصل اولیه در عقود معلق مانند مسابقه را جواز می‌داند. ایشان در اختلاف نظر بین ابن ادریس و شیخ طوسی درباره حکم سبق و رمایه، حق را به شیخ طوسی می‌دهد و جواز آن را می‌پذیرد. دلیلش هم اصل عدم وجوب و اصل

برائت ذمه است و معتقد است آیه «اوفوا بالعقود» فقط برای عقود لازم صدق می‌کند. البته این استدلال ایشان ناتمام است، زیرا حتی در عقود منجز نیز کاربرد این آیه محل تردید است، در حالی که خود علامه و دیگر فقها از این آیه برای اثبات لزوم عقد منجز استفاده می‌کنند. (حلی، ۱۴۱۰، ج ۶، ص ۲۲ و ۲۵۵)

شیخ انصاری نظر علامه را تحسین می‌کند، چرا که با مبنای خودش درباره انتزاع حکم وضعی از حکم تکلیفی سازگار است. از این جهت که: در عقود تعلیقی مالکیت بالفعل وجود ندارد تا بتوان الزام را از آن انتزاع کرد؛ بنابراین در موارد شک نمی‌توان استصحاب عدم جواز تصرف که برابر با وجوب است را به کار برد. (انصاری، ۱۴۱۵، ج ۳، ص ۸۷)

۱-۳-۳. اشکالات نظریه تفصیل شیخ انصاری

از جمله اشکالاتی که بر نظریه تفصیل شیخ انصاری وارد شده، نقدهایی است که محقق ایروانی و امام خمینی مطرح کرده‌اند؛

اولاً: ایشان بر این باورند که عقد، امری عرفی است و در عرف میان عقد تنجیزی و تعلیقی تفاوتی وجود ندارد، از این رو خود عقد می‌تواند موضوع استصحاب واقع شود. (ایروانی، ۱۳۸۴، ج ۲، ص ۷؛ خمینی، ۱۳۷۹، ج ۴، ص ۴۷)

ثانیاً: تلازمی میان بطلان بقای اثر عقد پس از فسخ - که همان اصالة اللزوم است - و میان مدعای شیخ انصاری مبنی بر صحت اصالة الجواز وجود ندارد؛ به بیان دیگر، نمی‌توان از بطلان بقای اثر عقد، صحت اصالة الجواز را نتیجه گرفت.

ثالثاً: اثر تعلیقی برای تحقق جواز استصحاب کفایت می‌کند. برای نمونه، در عقد مسابقه می‌توان استحقاق تعلیقی اجرت را موضوع استصحاب دانست. محقق ایروانی با بررسی این فرض، استصحاب تعلیقی در عقد مسابقه را چنین ترسیم می‌کند: «لو كان السبق حاصلاً قبل الفسخ لاستحق السباق مال السبق و الآن بعد الفسخ كما كان»، البته در آخر در تأیید قول شیخ انصاری چنین می‌افزاید که مگر استصحاب تعلیقی پذیرفته نشود. (ایروانی، ۱۳۸۴، ج ۲، ص ۷) با این حال، به نظر می‌رسد شیخ انصاری می‌تواند استصحاب بقای استحقاق عوض را مردود بداند، زیرا تا زمانی که مالکیت تحقق نیابد، استحقاق عوض معنا نخواهد داشت. در واقع،

بازگشت بحث به عدم تحقق مالکیت فعلی است و استحقاق عوض چیزی مستقل از مالکیت به شمار نمی‌آید؛ بنابراین، حتی اگر فرض شود مالکیت فعلی محقق نیست، استحقاق عوض نیز نمی‌تواند وجود داشته باشد. از این منظر، دیدگاه شیخ با رویکردی دقیق‌تر قابل دفاع است، زیرا استحقاق عوض تا زمان تحقق واقعی مالکیت، فاقد مبنای فقهی و عقلایی محسوب می‌شود. نتیجتاً، اشکالات مذکور گرچه در نقد تفصیل شیخ انصاری طرح شده‌اند، اما با تحلیل دقیق‌تر، می‌توان نشان داد که مبنای ایشان در انکار استصحاب بقای استحقاق عوض از منطق مستحکم و انسجام نظری قابل قبولی برخوردار است.

۲-۳-۳. پاسخ به اشکالات نظریه تفصیل شیخ انصاری

اشکال شیخ به نظریه رسیدن به عدم جریان استصحاب که به عدم انتزاع حکم وضعی از حکم تکلیفی تقدیری بر می‌گردد؛ زیرا ملکیت فعلی در عقود تعلیقی وجود ندارد تا بتوان استصحاب حکم لزوم را از آن استخراج کرد. ملکیت تعلیقی را می‌توان تصور نمود؛ اما لزوم تعلیقی معنا ندارد. ممکن است کسی بگوید که اگر لزوم را با مبنای شیخ نتوان از ادله فقهاتی استخراج نمود اما می‌توان با ادله اجتهادی مانند عموم «اوفوا بالعقود» و اطلاق «احل الله البيع» کشف کرد که در جواب می‌گوییم با تحلیل شیخ انصاری عقود در «اوفوا...» صرفاً حکم تکلیفی عدم جواز تصرف است که موضوع استصحاب هم قرار می‌گیرد و به هیچ وجه شامل عقود غیر مفید تملیک و سلطنت نمی‌گردد؛ بنابراین کلام شیخ دلالتی بر حرمت نقض عقد و وجوب وفای به عقد ندارد و دلالت «اوفوا بالعقود» را هم بر حکم تکلیفی و هم بر حکم وضعی بر نمی‌تابد و قول به دلالت آیه «اوفوا بالعقود» بر حکم تکلیفی و وضعی را تضعیف می‌کند و تصریح می‌کند این آیه صرفاً دلالت بر حکم تکلیفی می‌کند که لازمه آن حکم وضعی لزوم است. (انصاری، ۱۴۱۵، ج ۵، ص ۲۴۲) از طرفی دیگر با مبنای نظریه استقلال حکم وضعی که نوعاً محشین مکاسب به آن ملتزم‌اند در صورتی می‌توان لزوم عقود تعلیقی را استصحاب نمود که قائل به صحت استصحاب تعلیقی باشیم که مسئله‌ای مبنایی و محل اختلاف است گرچه در حجیت استصحاب تعلیقی اختلاف وجود دارد برخی مانند محقق نائینی آن را حجت

نمی‌دانند (نائینی، ۱۴۱۳، ج ۳، ص ۴۶۳)، اما برخی دیگر همچون مرحوم شیخ انصاری و آخوند خراسانی معتقد به حجیت آن هستند. (انصاری، ۱۴۱۵، ج ۲، ص ۲۲۱؛ خراسانی، ۱۴۰۹، ص ۴۱۱)

۳-۳-۳. مرزبندی نظریه تفصیل با نظریات دیگر

دو نظریه راجع به حکم لزوم و جواز عقود مطرح است:
الف) حکم به لزوم مطلق نظریه مشهور و منتسب به علامه حلی در دو کتاب قواعد و تذکره

ب) قول به جواز مطلق از فاضل تونی.

شیخ انصاری، در ابتدای کتاب خیرات ظاهراً قول علامه حلی در قواعد و تذکره الفقهاء و تذکره - که همراهی جماعتی از فقها را با خود دارا است - را می‌پذیرد و به صورت مطلق قائل به لزوم عقد می‌گردد. (انصاری، ۱۴۱۵، ج ۵، ص ۱۵) فقهایی مانند شهید اول و فاضل مقداد، محقق سبزواری و صاحب جواهر از وی در لزوم تبعیت کرده‌اند. (عاملی، ۱۴۱۰، ج ۲، ص ۲۴۲؛ فاضل مقداد، ۱۳۷۳، ج ۲، ص ۴۴؛ سبزواری، ۱۳۸۱، ص ۹۲؛ نجفی، ۱۴۱۲، ج ۲۳، ص ۳)

اما علامه حلی در مختلف الشیعه در عقد مسابقه قائل به تفصیل شده است.

علامه حلی در اختلاف فتوای ابن ادریس با شیخ طوسی در حکم سبق و رمایه حق را به شیخ طوسی می‌دهد و قائل به جواز آن می‌گردد و دلیل آن را اصل عدم لزوم و براءت ذمه می‌داند و دلیل اوفوا بالعقود را منحصر در عقود لازمه می‌داند. (حلی، ۱۴۱۰، ج ۶، ص ۲۲ و ۲۵۵)

شیخ انصاری حین رد قول به اصل جواز فاضل تونی در استدراکی قول به جواز عقد مسابقه را مستحسن بر می‌شمارد و با تعمیم دایره آن به عقود مشابه که متضمن تملیک و تسلیط نیست - یعنی عقود تعلیقی - در واقع قول سوم که قول به تفصیل باشد را ترجیح می‌دهد. (انصاری، ۱۴۱۵، ج ۵، ص ۱۷)

البته نظریه نهایی ایشان بر جواز عقود تعلیقی و لزوم عقود تنجیزی تعلق می‌گیرد «که متأسفانه این دیدگاه نوعاً مورد غفلت خوانندگان مکاسب است» و نظریه مختار

که تفصیل بین عقود لازم و جایز است برگرفته از دیدگاه علامه و به تبع آن شیخ ۲۵۷

انصاری است که در جدول مقایسه‌ای خلاصه‌وار این سه دیدگاه بررسی شده است. جدول مقایسه‌ای بین سه نظریه مطرح شده:

۱. دیدگاه لزوم مطلق مشهور و علامه در دو کتاب قواعد و تذکره.	۲. دیدگاه جواز مطلق فاضل تونی	۳. دیدگاه تفصیل علامه در مختلف و به تبع شیخ انصاری (قول مختار)
خلاصه نظریه: اصل اولی در همه عقود تعلیقی و تنجیزی لزوم است.	خلاصه نظریه: اصل اولی در همه عقود تعلیقی و تنجیزی جواز است.	خلاصه نظریه: اصل اولی در عقود تنجیزی لزوم و در عقود تعلیقی جواز است.
ثمره نظریه: شک عارض در لزوم عقد تعلیقی مثل مسابقه یا جعاله موجب بطلان نمی‌شود.	ثمره نظریه: شک عارض در لزوم عقد تعلیقی و حتی تنجیزی با فسخ عقد، موجب بطلان می‌شود.	ثمره نظریه: شک عارض لزوم عقد تعلیقی مثل فسخ مسابقه یا جعاله موجب بطلان می‌شود.

نتیجه‌گیری

در این مقاله، پس از تعریف و تبیین مفهوم عقد در کلام فقها و مرور آرای مختلف درباره احکام عقود شرعی، به بررسی اصول مرتبط پرداخته شد و نتایج ذیل از این مقاله حاصل گردید:

اصل لزوم در عقود به معنای لزوم حکمی است. اما دیدگاه فاضل تونی در رابطه با اصل جواز در بیع به جواز حقی اشاره دارد. همچنین اصل نخستین در عقود معلق، جواز است و نظریه تفصیل که توسط علامه حلی و شیخ انصاری مطرح شده، نسبت به دیگر آرا برتری دارد.

مطابق این دیدگاه عمومیت ماده ۲۱۹ قانون مدنی قابل پذیرش نیست و باید به عقود منجز محدود گردد. زیرا نظریه انتزاعیت حکم وضعی از حکم تکلیفی تنها در عقود تنجیزی می‌تواند لزوم فعلی را به همراه داشته باشد و مفهوم لزوم تعلیقی که بتوان آن را از ملکیت تعلیقی در عقود معلق استنتاج نمود، صحت ندارد و از طرفی نظریه استقلالیت حکم وضعی و عدم انتزاع آن از حکم تکلیفی به تنهایی برای اثبات حکم لزوم کافی نیست؛ چراکه مبتنی بر صحت جریان استصحاب تعلیقی است که خود مورد مناقشه بین اصولیان است. نتیجه کاربردی این پژوهش در ارائه تفسیری محدود و مضیق از ماده ۲۱۹ قانون مدنی نمود پیدا می‌کند، به گونه‌ای که نشان

می‌دهد این ماده بر عقود تعلیقی قابل انطباق نیست. خلاصه اینکه اصل لزوم در عقود تعلیقی مبتنی بر دو دیدگاه است:

۱. عدم انتزاع حکم وضعی لزوم از حکم تکلیفی وجوب وفا به عقد که شیخ انصاری با آن مخالف است.

۲. جواز استصحاب تعلیقی که محقق نایینی با آن مخالف است.



فهرست منابع

- قرآن کریم.
۱. آخوند خراسانی، محمدکاظم (۱۴۰۶ق). حاشیه المکاسب. تهران: انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
 ۲. آخوند خراسانی، محمدکاظم (۱۴۰۹ق). کفایة الاصول. قم: مؤسسه آل البيت علیه السلام.
 ۳. انصاری، مرتضی بن محمدامین (۱۴۱۵ق). المکاسب. قم: کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری.
 ۴. _____ (۱۴۱۶ق). فرائد الاصول. قم: انتشارات اسلامی.
 ۵. ایروانی، میرزا علی بن عبدالحسین (۱۳۸۴ش). حاشیه کتاب المکاسب. قم: انوار الهدی.
 ۶. بجنوردی، محمدحسین (۱۳۷۷ش). قواعد الفقهیه. قم: نشر الهادی.
 ۷. جوهری، اسماعیل بن حماد (۱۴۰۷ق). صحاح اللغة. بیروت: دارالعلم للملایین.
 ۸. حائری (شاهباغ)، سید علی (۱۴۰۲ش) شرح قانون مدنی. تهران: گنج دانش
 ۹. حسینی حائری، سید کاظم (۱۴۲۳ق) فقه العقود. قم: مجمع فکر الاسلامیه.
 ۱۰. حلی، ابی جعفر محمد بن منصور ابن أحمد ابن إدريس (۱۴۱۰ق). السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی. قم: بنیاد النشر الإسلامی.
 ۱۱. حلی، ابی جعفر محمد بن منصور ابن أحمد ابن إدريس (۱۴۱۰ق). نهاییة الاحکام فی معرفة الحلال والحرام. قم: بنیاد اسماعیلیان.
 ۱۲. _____ (۱۴۱۴ق). تذکرة الفقهاء. قم: مؤسسه آل البيت.
 ۱۳. _____ (۱۴۲۰ق). تحریر الاحکام. قم: مؤسسه امام صادق علیه السلام.
 ۱۴. خمینی، سید روح الله (۱۳۷۴ش). کتاب البیع. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام.
 ۱۵. _____ (۱۳۷۹ش). مکاسب المحرمه. قم: اسماعیلیان.
 ۱۶. خویی، سید ابوالقاسم (۱۴۱۷ق). مصباح الفقاهة. قم: انصاریان.
 ۱۷. سبزواری، محمدباقر بن محمد مؤمن (۱۳۸۱ش). کفایة الفقه. قم: انتشارات اسلامی.
 ۱۸. شهید ثانی، زین الدین بن علی (۱۴۱۰ق). الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة. قم: کتابخانه داوری.
 ۱۹. _____ (۱۴۱۴ق) مسالک الأفهام فی شرح شرائع الإسلام. قم: بنیاد معارف اسلامی.
 ۲۰. شهیدی، میرزا فتاح بن محمد علی بن نورالله (۱۳۷۵ش). هداية الطالب إلى أسرار المکاسب. قم: إسماعیلیان.
 ۲۱. عاملی، محمد بن مکی (۱۴۱۰ق) اللمعة الدمشقیة. قم: کتابخانه داوری.
 ۲۲. فاضل مقداد، السیوری (۱۳۷۳ش). کنز العرفان فی فقه القرآن. تهران: مرتضوی.
 ۲۳. فیومی، احمد بن محمد بن علی مَقری (۱۴۰۵ق). المصباح المنیر. قم: دارالهجرة.
 ۲۴. قانون مدنی جمهوری اسلامی ایران.
 ۲۵. قمی، سید صدرالدین (۱۴۱۰ق). شرح وافیة. قم: انصاریان.

۲۶. قمی، علی بن ابراهیم (۱۳۳۶ش). *التفسیر القمی*. قم: دارالکتاب.
۲۷. کاتوزیان، ناصر (۱۳۷۴ش). *حقوق مدنی (معاملات معوض - عقود تملیکی)*. تهران: شرکت سهامی انتشار.
۲۸. کاتوزیان، ناصر (۱۳۷۷ش). *قانون مدنی در نظم حقوقی کنونی*. تهران: نشر دادگستر.
۲۹. کرکی محقق ثانی، علی بن حسین (۱۴۰۸ق). *جامع المقاصد فی شرح القواعد*. قم: مؤسسه آل البيت علیه السلام.
۳۰. نائینی، میرزا محمدحسین (۱۳۷۳ق). *منية الطالب فی حاشية المكاسب*. تهران: المكتبة المحمدية.
۳۱. _____ (۱۴۱۳ق). *المکاسب و البیع*. چاپ اول، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۳۲. نجفی، محمدحسن (۱۳۶۲ش). *جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام*. بیروت: دار إحياء التراث العربی.
۳۳. یزدی، سید محمدکاظم (۱۴۱۹ق). *حاشية المكاسب*. قم: انتشارات اسلامی.

